

مُرده خواری با ژاژخایان!

بازبینی کارنامه تلویزیون فارسی BBC و جایگاه آن نزد مخاطب

تریلوژی «ایران و غرب» مستند ارزشمند و قابل تحسینی است که چندی پیش در بخش انگلیسی زبان بنگاه سخن پراکنی BBC تهیه و منتشر شد. قبلاً هم متذکر این واقعیت غیر قابل کتمان شده بودم که برخلاف تلویزیون BBC فارسی، مستند های BBC جهانی تا آن اندازه برخوردار از حجت و اعتبار و صلاحیت است که با قوت می تواند منبع ارجاعات دانشگاهی قرار بگیرد. (مقاله مستند بی سند!)

مستند ایران و غرب – قسمت نخست

مستند ایران و غرب – قسمت دوم

مستند ایران و غرب – قسمت آخر

اکنون جای این پرسش است چرا برخلاف BBC جهانی بخش فارسی زبان این موسسه نتوانست خوش بدرخشد و جایگاه شاخص و معتبر در میانه رسانه های مطرح و حرفه ای برای خود فراهم کند.

با نیم نگاه به مستند های ساخته شده در BBC فارسی و مقایسه آن با مستند های BBC World به وضوح می توان فقر محتوا و فقد ارزش و اعتبار را در مستند گونه های تهیه و پخش شده در BBC فارسی را به داوری گذاشت.

هر چند این واقعیت را نیز نمی توان انکار کرد که آن تشنگانی که برای کسب خبر تا پیش از این محکوم به رفع عطش خود تنها از طریق ماشین عظیم تبلیغاتی ضرغامی در جام جم بودند BBC فارسی حلاوت دیگری دارد! و به همین خاطر و به دلیل ناآشنائی غالب آن «تشنه لبان خبر» با لوازم و لواحق و مختصات یک رسانه حرفه ای، تولیدات BBC فارسی بشدت ایشان را سر شوق آورده و با این تصور که «لابد درستش همین» با اشتیاق پای آن می نشینند و راضی نیز از پایش بر می خیزند!

اما این یک واقعیت قابل استناد و اثبات است که BBC فارسی علی رغم توقع و گمانه های اولیه نتوانست جایگاه معتبری در میانه رسانه های تصویری و حرفه ای جهان کسب کند.

چنین فقر محتوا و قلت بضاعتی تنها منحصر به مستند های BBC فارسی نیست و مشکل دیگر این «رسانه نما» ناتوانی در جذب یا خلق «مجرى»

و Anchor هائی است که در سنت رسانه ای جهان مُبدل به Brand شده و قبل از آن که از رسانه متبوعه شان اعتبار بگیرند ایشان هستند که به رسانه اعتبار می دهند.
افرادی نظیر:

مایک والاس (Mike Wallace) چارلی رُز (Charlie Rose) لَری کینگ (Larry King) باربارا والترز (Barbara Walters) پیتر جنینگز (Peter Jennings) جورج استفانوپولاس (George Stephanopoulos) تام بروکا (Tom Brokaw) تد کاپل (Ted Koppel) دَن رَادر (Dan Rather) دایان سَآویر (Diane Sawyer) که جملگی غول هائی در جهان رسانه بوده و هستند که قبل از آنکه ایشان به CBS و PBS و CNN و ABC اعتبار دهند آن رسانه هاینده که از ایشان اعتبار گرفته و صرف نام شان حکم امضا و اعتباری است بر جذب اعتماد مخاطب.



ناکامی BBC فارسی در احراز جایگاهی بایسته و شایسته میان رسانه های معتبر جهان را می توان از دو منظر آسیب شناسی کرد.
نخست ناآشنائی و نابلدی تقریباً بالای 95 درصد مدیران و پرسنل شاغل به خدمت در این موسسه با «دنیای تصویر» و «لوازم دنیای تصویر» و «نسبت دنیای تصویر» با مخاطب که در عمل منجر به آن شده تا ابواب جمعی آن نتوانند شخصیت حرفه ای خود را در مقابل مدیوم «دوربین» فهم و فیکس کنند.

پیش تر متذکر این واقعیت شده بودم که ناآشنائی پرسنل تلویزیون مزبور با مفهوم تصویر و رسانه تصویری بازگشت به آن دارد که جمیع ایشان یا از میانه شاغلین به خدمت در رادیوی BBC جذب تلویزیون شده اند و یا از میان اصحاب نو قلم منسوب به رسانه های مکتوب در ایران به این تلویزیون پیوسته اند. پیوند و الحاقی که فصل مشترک شان فقد تخصص و تجربه از دنیای رسانه های تصویری است. همین امر بالذات تا آن درجه استعداد داشت که بتواند BBC فارسی را از همان ابتدای آغاز به کار محروم از اعتماد بالای 90 درصدی اقشار مذهبی در ایران کند. (اقشاری که از حیث کمیت و کیفیت دست بالا را نزد رسانه های فارسی زبان دارند) گسلی که دامنه آن تا افغانستان و تاجیکستان نیز با دامنه ای متغیر ادامه یافت.

این در حالی است که تا پیش از این رادیوی فارسی BBC با قوت و قدرت از این توفیق برخوردار شده بود تا از طریق حُسن انجام مسئولیت های محوله خبری بالاترین اعتماد را نزد همان اقشار مذهبی کسب نماید. اما ناآشنائی و بی التفاتی پرسنل تلویزیون فارسی BBC با الزامات کار در رسانه تصویری و تقیدات لازم الاتباع آن نسبت به مخاطب منجر به آن شد تا در کسری از زمان تلویزیون BBC فارسی در کمال بی مبالائی چوب حراج بر سرمایه ای بزند (اعتماد مخاطب) که رادیوی آن با خون دل و مساعی 70 ساله آن سرمایه را کسب کرده بود. چیزی که مدیریت و پرسنل BBC متوجه نبودند و از ناحیه همین عدم توجه سرمایه اعتماد مخاطب خود را بسرعت از دست دادند آن بود که: نمی توان خود را در فریم و قالب رسانه برای یک کشور با اکثریت مذهبی تعریف کرد اما هم زمان به علائق و طواهر و نرم و هنجارهای آن مخاطب مذهبی دهان کجی کرد.

این اشتباه فاحش در حالی صورت گرفت که بنا بر اساسنامه موسسه BBC این رسانه نهادی است موظف و ملزم به دستگاه و بالتبع اهداف «وزارت خارجه انگلستان» و در تحلیل نهائی بمنظور تحصیل هر چه بهتر و بیشتر منافع ملی دولت انگلستان قهراً و عقلاً موظف است تا در تمشیت امور خبری خود ضمن جذب مخاطب بومی اهتمام خود را صرف گسترش اعتماد آن مخاطب از طریق القای هم ذات پنداری بین خود و مخاطب بمنظور تمهید بستر تعقیب و تحصیل منویات و منافع سیاسی دولت بریتانیا بنماید.

چنین رسالتی تا پیش از این به قوت توسط رادیو BBC احصاء شده بود. نقطه قوت مدیومی مانند رادیو در کنار ده ها و صدها نقاط قوت یک تلویزیون آن است که در رادیو این تنها صوت است که نقش «حامل خبر» را بین فرستنده و گیرنده عهده داری می کند. لذا برای شنونده اعم از مذهبی یا لامذهب بدلیل دیده نشدن «مخبر» اساساً ظاهر و باطن مخبرین محلی از اعراب ندارد. اما با قرار گرفتن رسانه ای مانند تلویزیون بین فرستنده و گیرنده که منجر به انتقال «حامل خبر» از صوت به تصویر می شود ناگهان تمامی جزئیات و خصوصیات ظاهری خبرخوان به مرآی مخاطبی کشیده می شود که اینک قبل از داوری بر روی خبر، در اولویت عنصر خبرخوان را داوری می کند.

بر همین اساس مخاطب مذهبی که تا پیش از این هر شب بسته خبری خود را راس ساعت 8 شب با اعتماد از مخبر رادیو BBC می گرفت و کمترین دغدغه ای هم بابت کیستی و چیستی و ماهیت و جنسیت و هویت و پیرایش و آرایش مخبر نداشت اکنون با امکان دیده شدن «مخبر» قبل از «اعتماد به خبر» «احترام به خودش» برخوردار از اولویت می شود. تفاوت ظریف در این میان بمثابه نفی عدالت آن قاضی توسط «علی ابن

ابطال» است که ملاحظه کرد قاضی به اعتبار «امیرالمومنی» ایشان در مقابل «شاکی گمنام» به ایشان بیشتر احترام کرد!

برای مخاطب مذهبی یک رسانه تصویری نیز قبل از «اعتبار خبر» این «اعتبار منبع خبر» است که بستر اعتماد بین فرستنده و گیرنده خبر را فراهم می کند و لاجرم وقتی می بیند «مخبر» ولو آنکه همانی بوده که سالها از طریق رادیو برایش خبر می خوانده اما اکنون همان مخبر را بدون حجاب و یا در شمایل غربی می بیند اولین بازخورد از چنین سلوکی احساس بی احترامی و دهان کجی به خود و اعتقادات مذهبی خود و بالتبع سلب اعتماد از رسانه مزبور است.

طبیعتاً وزارت خارجه انگلستان نیز تا آن اندازه شعور دارد که بداند برای جذب اقشار سکولار ایرانی و فارسی زبان نیاز به هیچ رسانه یا اقدام خاصی نیست و این اقشار با رسانه یا بی رسانه قبلاً خود را در اردوی ایشان تعریف کرده اند و نیازی به یارگیری از میانه ایشان نیست.

قهرماً چیزی که در راستای دیپلماسی انگلستان بصورت منطقی اولویت دارد نفوذ هر چه بیشتر در اقشار مذهبی و یارگیری از میانه ایشان از طریق ایجاد اعتماد خبری بین خود و آن اقشار است. دولت انگلستان بر همین اساس و با توجه به محوریت اقشار مذهبی در تحولات ایران و منطقه است که دست به سرمایه گذاری سنگین تاسیس تلویزیون فارسی BBC زده تا از این طریق بتواند ابتداً از طریق جلب اعتماد اقشار مذهبی، ایشان را «متقاعد به گوش کردن اخبار خود» کند تا در فاز دوم بتواند هم ایشان را «متقاعد به درستی حرف ها و نقطه نظرات خود» کند. هدفی که از ابتدا با نابلدی دست اندرکاران آن رسانه نما محکوم به شکستی محتوم شد.

هم ذات ناپنداری بین بیننده مذهبی با تلویزیونی با شمایی غیر مذهبی از یک سو در کنار نابلدی و ناآشنائی اصحاب چنین رسانه ای با لوازم و دقایق و ظرائف چگونگی اجرای یک برنامه تصویری که در آن از نوع لباس گرفته تا یک نیشخند نابجا یا اخمی بی موقع در مقابل دوربین می تواند تمامیت بی طرفی آن برنامه را زیر سوال ببرد جملگی دست به دست هم داد تا تلویزیون فارسی BBC به سرعت و علی رغم خوش بینی و توقع اولیه از یک رسانه تصویری منصف و بی طرف مبدل به ارگان اقشار سکولار فارسی زبان شود.

مضافاً آنکه تقریباً تمام نیروهای جذب شده در تلویزیون مزبور شامل افرادی هستند که از حیث سیاسی تعلق به مخالفان سیاسی نظام جمهوری اسلامی داشته که غالباً در سیستم قضائی ایران از پرونده امنیتی نیز برخوردارند. یارگیری معناداری که بوضوح تداعی کننده این واقعیت در ذهنیت مخاطب عام است که BBC برخلاف تصور و توقع از

یک رسانه بی طرف به کانون تجمع و انباشت مغرضین و مخالفین سیاسی با حکومت مستقر در ایران مٌبدل شده است!

هر چند نمی توان مٌنکر این واقعیت بود که در ابتدای آغاز به فعالیت BBC تک ستاره هائی در میان خبرنگاران آن وجود داشتند که نوید درخشش ایشان در حوزه رسانه تصویری فارسی زبانان را می داد لیکن دولت ایشان نیز مستعجل بود و بسرعت مبتلا به اسارت در فرم و روزمره گی شدند و اکنون با قاطعیت می توان گفت یگانه چهره بارز و قابل اعتنای این تلویزیون در حوزه «مخبر» جمال الدین موسوی است که نشان داده توانائی آن را دارد که در اندازه ها و استانداردهای شایسته در یک رسانه تصویری خوش بدرخشد اما مشکل ایشان نیز آن است که به اعتبار تبار افغانستانی اش و محکوم بودنش به کار کردن در محاصره مدیریت ایرانیانی که به صفت نژادی مبتلا به خود برتر بینی غیراخلاقی نسبت به افغان ها هستند نمی توان امیدی داشت که سقف پروازی بیش از آنچه که برای این یگانه وزنه قابل سرمایه گذاری در BBC فارسی تعیین کرده اند به ایشان ارائه شود.

نکته جالب در تلویزیون BBC فارسی آن است که در قحطی روزنامه نگار متبحر در حوزه تلویزیون «مسعود بهنود» تنها کسی است که به اعتبار کبر سن و حضور موثر در تلویزیون حکومت پهلوی برخوردار از سابقه قابل استناد در رسانه تصویری است اما طنز ماجرا آنجا بود که ایشان نیز همان ابتدا با پخش مصاحبه اش با ابراهیم گلستان بخوبی هم برای خودش و هم برای دست اندر کاران BBC قابل فهم شد که دیگر دورانش به عنوان یک Anchor تمام شده و حرفی برای گفتن در این حوزه ندارد. هر چند بهنود در آن برنامه کوشید در حد توان و با ابداعات من درآوردی محوریت برنامه را در دست بگیرد اما در نهایت این گلستان بود که سوار بر برنامه شد و بهنود را به حاشیه راند! امری که هم بهنود و هم دوستان بهنود در BBC را به این صرافت واقع بینانه رساند که وی را بر روی همان صندلی بنشانند (بررسی مطبوعات) که توان تهیه و ارائه اش را دارد.

علی ایحال تلویزیون فارسی BBC را می توان تجربه ناموفقی از یک رسانه تصویری محسوب کرد که علی رغم سرمایه گذاری سنگین و برون دادی ضعیف و ناهم سنگ با استانداردهای خبری اما به اعتبار «فقد اعتبار» رسانه های تصویری در داخل ایران حکم «مرده خواری» بمنظور «سد جو» برای مخاطب گرسنه و محروم از طعام را در داخل ایران پیدا کرده.

